

# آل بویه در بغداد

پرویز رجبی<sup>۱</sup>

شد. محمد بن رائق در سال ۳۲۴ رسماً از فرستادن مالیات و خراج به بغداد خودداری کرد. سرانجام خلیفه الراضی، با اینکه چند بار وزیر خود را عوض کرد، از اداره امور عاجز ماند و ناگزیر ابوبکر رائق را برای سامان دادن به امور دارالخلافه به بغداد خواند. او در سال ۳۲۴ به بغداد آمد و از سوی خلیفه لقب امیرالامرای دارالخلافه را یافت. همزمان با این تحول، ابوعبدالله بریدی نیز از پرداخت مالیات اهواز به خلیفه خودداری کرد. خلیفه یکی از سرداران خود به نام بجکم را مامور سرکوبی ابوعبدالله کرد. بجکم اهواز را به اطاعت خود درآورد و ابوعبدالله بریدی در سال ۳۲۵ هجری از راه دریا به فارس و عمادالدوله پناه برد.<sup>۲</sup>

همین رویداد به ظاهر کوچک در آشفته‌بازار دستگاه خلافت، سبب دگرگونی بسیار بزرگ و تعیین‌کننده‌ای در موقعیت خاندان آل بویه شد. به تحریک و تشویق بریدی در آغاز سال ۳۲۶ هجری، معزالدوله همراه بریدی، که دو پسر خود ابوحسن محمد و ابوجعفر فیاض را به گروهی به عمادالدوله سپرده بود، به سوی اهواز و سرزمینهای پیرامون آن گسیل شد.<sup>۳</sup> بجکم برای جلوگیری از این حمله به بهبهان آمد، اما شکست خورد و ناگزیر از تخلیه خوزستان شد و به واسط عقب نشست. به این ترتیب معزالدوله پس از یک سلسله پس و پیش کشیدن سپاه خود، به رغم نیرنگهای مکرر

پس از برآمدن اسلام، ایرانیان دو بار در بغداد حضوری بسیار تعیین‌کننده داشته‌اند: یک بار حضوری کاملاً فرهنگی و بار دوم حضوری نظامی. با مقاله «سهم انوشیروان در گفت‌وگوی تمدنها» از جناب آقای پرویز رجبی، اندکی به حضور نخستین پرداختیم اینک داستان حضور نظامی، خلاصه‌ای از مجلد سوم دوره ده‌جلدی تاریخ ایران در دوره اسلامی به نام «سده‌های گذشته» از همین مورخ، که انتشارات توس با همکاری «مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدنها» در دست انتشار دارد، تقدیم حضور می‌شود. گزارش گفت‌وگو

## پیشگفتار

معزالدوله از معدود مردان بسیار بزرگ تاریخ ایران است که شاید حتی دیران تاریخ او را نمی‌شناسند. البته کوتاهی در این باره از سوی مورخان بوده است که به سبب ناپیدایی او را در فهرست مردانی که «کبیر» نامیده شده‌اند، از قلم انداخته‌اند. نوشته زیر بر آن است که اگر بتوانند این کوتاهی را جبران بکنند!

## آل بویه در آستانه بغداد

به سبب نگرانی بغداد از چیره‌شدن عمادالدوله دیلمی بر اهواز، ابوعبدالله بریدی پیام آشتی فرستاد و او پذیرفت. پس از این آشتی ابوبکر محمد بن رائق به اداره آن پیرامون گمارده

انتظار فرصتی مناسب برای تاختن به بغداد است. ابن اثیر<sup>۱</sup> از چیره شدن او در سال ۳۲۲ بر واسط به کوتاهی خبر می‌دهد. همین مولف در گزارش رویدادهای سال ۳۲۳ هجری می‌نویسد که در پایان ماه رجب مزالدوله به واسط رسید و توزون نیز همراه خلیفه جدید مستکفی بالله از بغداد به سوی واسط به راه افتاد. چون مزالدوله از آمدن آنها آگاه شد، روز ششم رمضان واسط را ترک گفت.<sup>۲</sup>

از چند سال پیش بینا بود که تقاضی در حال وقوع است و آشکار بود که مزالدوله، برنامه بزرگی را در سر می‌پروراند. اما چون مورخان آن روزگاران نمی‌توانستند از دید ما به رویدادها بنگرند امروز ما از جزئیات این رویداد بزرگ بی‌خبریم. شاید سقوط پرسروصدای آن روز بغداد هیچ کسی را به یاد رویدادی ۳۲۰ ساله نینداخت؛ احتمالتی به یاد نیامد که در سال ۱۴ هجری، بیستون پس از حدود هشت قرن بالندگی، مانند جامی از دست ایرانیان افتاد و چنان ریزریز شد که امروز تنها نقش کوچک و بی‌صاحبی از آن به نام «ایوان ملاین» بر جای مانده است.

حتماً حدود ۲۰۰ سال پس از سقوط بغداد، خاقانی هم که «یک ره ز لب دجله منزل به ملاین» کرد، «وز دیده، دوم دجله»، بر خاک ملاین راند، لختی نیندیشید که خلیفه بغدادی را که او در میدان دید خود دارد، روز پنجشنبه هشت روز مانده از جمادی‌الثانی سال ۳۲۴ جوانی ایرانی از تخت به پایین کشیده است. مسکویه<sup>۱</sup> می‌نویسد: «گزارش رسید که ینال گوشه

کارگزار نظامی واسط)، به امیر ابوحنین احمدبن بویه (مزالدوله) پیوسته و امیر از اهواز به سوی پایتخت حرکت کرده است. ترکان و دیلمیان بغداد به هیجان آمده، خرگاههای خود را به نمازگاه برده، ارنو زدند. ابوجعفر (شیرزاد) نیز خرگاه خود را نزد ایشان برد. سپس گزارش رسید که امیر ابوحنین احمدبن بویه به باجسرا<sup>۲</sup> رسیده است. نگرانی در بغداد فزونی یافت. خلیفه مستکفی بالله و سپهسالارش ابن شیرزاد پنهان شدند.»

سپس محمدحسن بن محمد مهملی<sup>۳</sup> دوست مزالدوله وارد بغداد شد و پس از گفت‌وگو با ابن شیرزاد که پنهان شده بود، به دارالخلافه رفت و با مستکفی دیدار کرد. مستکفی با تحقیر خود ناگزیر از این چالپوشی شد که از آمدن امیر ابوحنین احمدبن بویه خشنود سده است و گفت: «من پنهان شدن تترکان بر من تکیه نکنند و قدرشان فرو ریزد و احمد به بویه بی‌رنج پیروز گردد.» پس از خلفای راشدین، هیچ یک از خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس تا این حد خوار و زبون نشده بودند که مستکفی در آن روز تاریخی مزالدوله روز یازدهم جمادی‌الآخر در اردوگاهش در باب شامیه فرود آمد و سپس به دیدار مستکفی رفت. در این

اکنون با دستیابی بر اهواز پای مزالدوله برادر کوچک عمادالدوله در آستانه دارالخلافه قرار داشت. خواهیم دید که او با گذر از این آستانه به راهی می‌افتد که سرانجام آن امیرالامرای دارالخلافه است.

### تحركات مزالدوله

در سال ۳۲۱ هجری، مزالدوله برای دومین بار به بصره رفت و این بار با برادران بریدی درگیر یکنار شد، اما به سبب زندها خواستن برخی از یاران و سلازان او از بریدیان، از بیم آنکه دیگر فرماندهان نیز چنین کنند، بی‌آنکه نتیجه‌ای بگیرد، ناگزیر از بازگشت به اهواز شد.<sup>۴</sup>

در سال ۳۲۲ مزالدوله دست به یک خیزش تازه زد و با اینکه کاری از پیش نبرد، نشان داد که در آینده می‌تواند دندان تیزتری به سپاه بغداد نشان دهد. در این سال گزارشهای مکرری رسید که مزالدوله به واسط آمده است.<sup>۵</sup> ناچار توزون سردار ترک دارالخلافه از بغداد به رویاری با او شتافت و میان دو طرف در مقدمه ذی‌القعدة جنگی درگرفت که نوزده روز دوام داشت. اما توزون پیوسته پس می‌نشست و دیلمیان به شیوه خود خزان و آرام پیش می‌رفتند. سرانجام توزون به پشت دیاله پس نشست.

توزون زبهبهایی داشت که به کمک آنها هر روز غلامان تیرانناز را سوار بر اسب از رود می‌گذراند و به بار و بنه و زورقهای مزالدوله یورش می‌برد.

مزالدوله بر آن شد به سوی یل نهر روان رود تا هم از آب دور نیفتد و هم خود را از تنگنای آذوقه برهاند. توزون همین که از این برنامه آگاهی یافت، ۱۵۰۰ سپاهی ترک و عرب را بی‌سروصدا از آب گذراند و به خرگاه مزالدوله یورش برد. امیر دیلمی توانست با وزیر خود صصری گروه اندک خود را به شوش برساند و توزون نیز که از بیماری صرع در رنج بود، به بغداد بازگشت.<sup>۶</sup>

مرگ توزون در سال ۳۲۴ بزرگترین سدی را که پیش روی مزالدوله قرار داشته، از میان برد. ابوجعفر بن شیرزاد به جای او امیرالامرای خلیفه شد. اما از شانس خوب مزالدوله، او شخصیتی نبود که زبینه این مقام باشد. امیر دیلمی شانس دیگری هم داشت و آن این بود که بزرگان سپاهی دارالخلافه، به سبب ناتوانی و بی‌تدبیری خلیفه، تا مرز نابودی یکدیگر را ساییده و ناتوان کرده بودند و تکرار جابه‌جایی قدرتها، آنها را در چشم مردم و سپاهیان بی‌مقدار کرده بود.

مزالدوله در بغداد و سقوط بغداد

۳۲۰ سال پس از سقوط تیسفون در سال ۱۴ هجری از ۳۲۲ تا ۳۲۴ هجری خبری چندان از مزالدوله نمی‌شنویم، اما از نشانه‌ها<sup>۷</sup> پیداست که او در خط به اصطلاح مقدم در



او که بود که توانست برای نخستین بار در تاریخ خلافت برای خلیفه حقوق تعیین کند تا حتی نتواند آرزوی به خواب دیدن شبهای هارون الرشیدی بغداد را در سر پیروانند؟ متأسفانه به گمان پرسش ما بدون پاسخ خواهد ماند. هم منابع اندک‌اند و هم علاقه‌ای به یافتن پاسخ برای این گونه مسائل در مولفان قدیم به چشم نمی‌خورد.

ابن شیرزاد از پنهانگاه بیرون آمد و به حضور معزاللوه رسید. او سپس کار خراج و مالیات را به راه انداخت. بعد معزاللوه دستور دستگیری ابوعبدالله حسین بن علی بن مقله، برادر وزیر سابق را صادر کرد که به خودش اجازه داده بود که پایگاه ابن شیرزاد را خواستار شود. این رفتار معزاللوه نیز برای مورخ یک معماست و مورخ همچنان از خود می‌پرسد که دلیل پشتیبانی او از ابن شیرزاد چه بوده است؟ شاید یک صاحب مقام ضعیف و بی‌تدبیر بیشتر به کار او می‌آمده است. گزارشی از ابن‌تیر - که در سطور آتی به آن خواهیم پرداخت - به این گمان قوت می‌بخشد. در هر حال می‌دانیم که معزاللوه به گونه‌ای شگفت‌انگیز هشیار است و همین هشیاری است که او را تا پایان عمر بر سر قدرت نگه می‌دارد.

## دستگیری خلیفه المستکفی به فرمان معزاللوه ایرانی

در حقیقت بهانه دستگیری مستکفی خلیفه عباسی را علم<sup>۱۸</sup>، مادرزن ابوالاحمد شیرازی دبیر دربار فراهم آورد. علم میهمانی بزرگی در دربار به راه انداخت و همه سرداران دلمی را به این میهمانی فرا خواند. امیر معزاللوه این حرکت را چنین تعبیر کرد که علم آنگ آن را دارد که از سرداران دلمی برای المستکفی بیعت ستاند و آنها را از او برگرداند. در این میان مستکفی، رئیس شیعه باب‌الطاق را دستگیر کرد و شفاعت اسپهبدوست را برای او نپذیرفت. اسپهبدوست نزد معزاللوه رفت و گفت که خلیفه با بیامی از او خواسته است که پنهانی و ناشناخته و با زیرپوشیش او رود. این پیش‌آمدها و دیگر انگیزه‌های پنهان، سبب شد که معزاللوه تصمیم به عزل مستکفی بگیرد<sup>۱۹</sup>.

روز پنجشنبه هشت روز مانده از جمادی‌الثانی سال ۳۴۴ - که روزی بسیار تاریخی برای ایرانیان است - امیر معزاللوه به دارالسلطان آمد و برابر عادت مردمی همراه او بودند. چون مستکفی بالله بر تخت نشست و مردم بنابر پایه‌ای که داشتند، جای گزیندن و ابوجعفر صیمری و ابوجعفر بن شیرزاد نیز در جایگاه خود ایستادند، امیر معزاللوه به مجلس درآمد و بنابر عادت بر زمین و دست مستکفی بوسه زد و پس از اندکی گفت‌وگو بر کرسی نشست. هنوز برنامه بیهوده یک روز بیهوده دیگر آغاز نشده بود که :

«ناگاه دو تن از سالاران دلمی فریاد زنان رسیدند و هر دو

دیدار از معزاللوه برای مستکفی بیعت و سوگند گرفتند. در این سوگند مصونیت ابوالاحمد شیرازی، دبیر دربار و مادرزنش علم قهرمان دربار، ابوعبدالله ابن موسی، قاضی ابوسائب و ابوالعباس احمد بن خاقان پرده‌دار تضمین شد. پس از سوگند معزاللوه از مستکفی خواست تا ابن شیرزاد را به دبیری خود گمارد. سپس امیر فاتح دلمی خلعت پوشید و از سوی خلیفه لقب معزاللوه را گرفت و به برادرش علی بویه لقب عماداللوه و حسن لقب رکن‌الدوله داده شد. آن گاه خلیفه برای چابلوسی هرچه تمام‌تر دستور داد که لقبهای آنها را بر سکه‌های درم و دینار برزند<sup>۲۰</sup>. طبعاً مقام امیرالامرای نیز به امیر جوان و نیرومند دلمی تفویض شد. او این مقام را، که تعیین‌کننده‌تر از مقام تشریفاتی خلیفه بود، ۲۲ سال تا روز مرگ، در سال ۳۵۶ هجری، به رغم وجود رقیبان فرصت‌طلب بسیار، حفظ کرد و در سراسر این ۲۲ سال امنیتی را برای عراق فراهم آورد که مدت‌ها بود که نشانی از آن نبود. در این میان آبشخور لطف معزاللوه به ابن شیرزاد معلوم نیست. چرا باید معزاللوه کسی مانند ابن شیرزاد را، که بلندپایه‌ترین عضو دارالخلافه و سپهسالار خلیفه بود، برای دبیری خود بخواهد؟ آیا ابن شیرزاد در پنهان با معزاللوه

همکاری می‌کرده است؟<sup>۲۱</sup> اوضاع سیاسی و نظامی در بغداد چگونه بوده است که برای معزاللوه این همه قدرت و اعتماد به نفس فراهم می‌آورده است؟ عکس‌العمل امیرنشینهای شرق ایران در برابر ابن رویباد چه بوده است؟ فراموش نکنیم که بغداد ۳۲۰

سال بر ایرانیان سروری کرده بود و با اعمال خشونت و قدرت تقریباً همه هزینه‌های لهو و لعب دارالخلافه فاسد خود را از کشاورزان و پیشه‌وران ایران فراهم آورده بود.

فقط کافی است که به جباریت لگام‌گسیخته حکومت حجاج بن یوسف بیندیشیم تا به شکوه و زرفای پیروزی معزاللوه دست یابیم. بگذریم از جنایات گسترده‌ای که به بهانه مبارزه با شیعیان و قرمطیان و باطنیان، یا تکیه بر قانونهای خودساخته و خودیافته به عمل آمد و بگذریم از آرای امیرالمومنانهای دروغنی چون القاهر همیشه مست و دادگاههای بی‌اعتباری که سه قرن تمام، یارانی مانند منصور حلاج را بر سر دار فرستادند که چرا خدا را در جایی یافته‌اند که آنها کوچکترین نشانی از آن را به دست نیاوردند.

اکنون به ناگهان روزی رسید که پسر یک ماهیگیر ایرانی به بغداد درآمد و خلیفه و بلندپایگان دارالخلافه او را به زیوتی و چابلوسی واداشت.

معزاللوه روزی ۵۰۰۰ درم برای هزینه‌های مستکفی حقوق تعیین کرد که تازه همین مبلغ هم گاهی به موقع نمی‌رسید<sup>۲۲</sup>. معزاللوه حتی کارمندی را ماموریت داد تا حساب دخل و خرج خلیفه را نگه دارد<sup>۲۳</sup>.

دست مستکفی بالله را درگفتند. کمان می‌شده این دو می‌خواهند دست او را بوسه زنند، لیک دست او را سوسی خود کشیدند و از تخت به زیر آوردند و عمامه او را گرد گردنش پیچیدند. معزالدوله ز جای برخاست و مردم در هم ریختند و داراییهای کاخ به یغما رفت و دیلمیان مستکفی بالله را پیاده تا سرای معزالدوله کشاندند و در همان جا زندانی کردند و کاخ خلافت به تاراج رفت. تا آنکه هیچ در آن نماند.»<sup>۲۰</sup>

### موقعیت معزالدوله در آغاز کار مطیع الدوله

مسکویه<sup>۲۱</sup> گزارشی تقریباً شفاف دارد از موقعیت معزالدوله در آغاز کار خلیفه مطیع الدوله. نگاهی به این گزارش می‌تواند تا حدودی نشان‌دهنده موقعیت معزالدوله در بغداد و قلمرو کارکرد او باشد: این شیرزاد بی‌آنکه عنوان وزارت داشته باشد، مانند یک وزیر به کارهای خلیفه می‌رسید. ابوالحسن طارزادین عیسی دبیری کارهای ویژه او را داشت و مطیع‌الله ابوالعباس این خاقان را به پرده‌داری برداشته بود. معزالدوله روزانه ۲۰۰۰ درم برای هزینه‌های خلیفه تعیین کرده بود، یعنی ۳۰۰۰ درم کمتر از المستکفی.

پس از اُستی لابد مصلحتی میان امیر معزالدوله و ابوالقاسم بریدی، او به فرمانداری واسط گمارده شد، که بدهی خراج واسط را به مبلغ یک میلیون و ششصد هزار درم بذیرفت و نماینده‌ای از خود را در پایتخت نهاد که جوابگوی معزالدوله باشد.

### تثبیت قدرت معزالدوله

سال ۳۳۴ سال چیرگی بر بغداد و جنگ با ناصرالدوله و پیروزی بر او بود و دست به گریبان بودن با سختیهای فراوان ناشی از گردش غیرمعتاد امور دیوانی، جاه‌طلبی برخی از سالاران، نارضایی سپاهیان از پرداختها، ناپسانمانی روستاها و روی هم رفته، بحران بزرگ اقتصادی<sup>۲۲</sup>.

در سال ۳۳۵ معزالدوله در بغداد جایگیر شد و چون از مطیع‌الله دل‌آمده شد، او را به کاخ خلافت بازگرداند و نگهبانان ویژه‌ای را که برای پایین او گمارده بود، برداشت. سپس ابوعلی حسن‌بن هارون به سبب نارضایی صیمری از او، از بازرسی امور به کنار گذاشته شد و این کار به ابوحسین علی‌بن مقله بازگردانده شد و معزالدوله نیز این انتصاب را به پاس خدماتی که این‌مقله به هنگام محاصره شدن ساحل باختری بغداد به او کرده بود، پذیرفت. سرپرستی دبیران خلیفه نیز به ابواحمد فضل عبدالرحمان شیرازی سپرده شد<sup>۲۳</sup>. در این سال معزالدوله بر بصره نیز چیرگی کامل یافت. ینال کوشه که در آغاز کار معزالدوله به یاری او برخاسته بود و در جنگ ناصرالدوله با او به جبهه ناصرالدوله پیوسته بود نیز در این سال به معزالدوله پناه آورد<sup>۲۴</sup>.

در ارزیابی موفقیت و موقعیت درخشان و بی‌مانند معزالدوله، نکته بسیار مهمی را که نباید از نظر دور داشت، شیعی مذهب‌بودن او و دیلمیان همراهش بود. پیداست که تسلط شیعیان بر بغداد و به دست گرفتن زمام کارها، برای خلیفه و

دست مستکفی بالله را درگفتند. کمان می‌شده این دو می‌خواهند دست او را بوسه زنند، لیک دست او را سوسی خود کشیدند و از تخت به زیر آوردند و عمامه او را گرد گردنش پیچیدند. معزالدوله ز جای برخاست و مردم در هم ریختند و داراییهای کاخ به یغما رفت و دیلمیان مستکفی بالله را پیاده تا سرای معزالدوله کشاندند و در همان جا زندانی کردند و کاخ خلافت به تاراج رفت. تا آنکه هیچ در آن نماند.»<sup>۲۰</sup>

«دیلمیان ابواحمد شیرازی و ابوموسی را نیز دستگیر کرده، به اندرون داخل شده علم قهرمانه و دخترش (همسر ابواحمد شیرازی) را نیز دستگیر کردند»<sup>۲۱</sup>. با پیروزی معزالدوله دوره خلافت المستکفی بالله به پایان آمد و پسرعموی او فضل‌بن مقتدر با نام مطیع‌الله به جای او به خلافت برگزیده شد. به این ترتیب، پس از گذشت ۳۲۰ سال که امارت ایرانیان را در گوشه و کنار کشور نیاز به تنفیذ و فرمان خلفا داشت، خلیفه کاملاً دست‌نشانده معزالدوله و به فرمان او بود<sup>۲۲</sup>.

به گزارش ابن اثیر<sup>۲۳</sup> کار خلافت با برکناری المستکفی بیش از پیش سرنگونی یافت. دیگر برای خلفا چیزی نمانده بود. پیشتر به آنها مراجعه می‌شد و فرمان آنها به کار گرفته می‌شد و هنوز اندک حرمتی داشتند. اما در روزگار معزالدوله همه اینها از میان رفت، تا آنجا که حتی خلیفه وزیر هم نداشت. وزارت تنها از آن معزالدوله بود که خود

برای خویش وزیر برمی‌گزید.

ابن اثیر می‌گوید، از بزرگترین مایه‌های سستی در فرمانروایی عباسیان آن بود که دیلمیان شیعه تندرو بودند و باور داشتند که عباسیان خلافت را به زور ستانده‌اند و خلافت را از شایستگان آن ربوده‌اند. از این رو دیلمیان برای فرمان بردن انگیزه‌های دینی در خود نمی‌یافتند. «تا آنجا که آگاه شدم، معزالدوله با شماری از یاران خود رای زد تا خلافت را از دست بنی‌عباس برون آورد و برای معزالدین علوی یا یکی دیگر از علویان بیعت ستاند. پیرامونیان همه پذیرفتند، مگر یکی از آنها که گفت: این رای نیکویی نیست، زیرا تو امروز با خلیفه‌ای هستی که با یارانت باور دارید شایسته خلافت نیست و اگر فرمان کشتن او دهی، او را خواهند کشت و ریختن خونش را روا خواهند شمرد. لیک اگر یکی از علویان را بر گاه خلافت نشانی، تو و یارانت او را شایسته خواهید دانست و اگر او یاران تو را بفرماید که خونت ریزند، خواهند ریخت. پس معزالدوله از این سخن بازگشت»<sup>۲۴</sup>.

پس معزالدوله سراسر عراق را گرفت و هیچ چیزی را در دست خلیفه باقی نگذاشت، مگر اندکی زمین که معزالدوله در اختیار او گذاشت تا نیازهای روزمره خود را برآورد. حالا می‌توان گفت که معزالدوله شخص اول امپراطوری بنی‌عباس است. بی‌تردید یاران صمیمی چندی او را در



بلندیایگان دارالخلافة که سنی‌مذهب بودند، نمی‌توانست هتجار مطلوبی باشد. بنابراین مقبولیت یافتن حکومت مزدلوله در دارالخلافة و تسلط او بر اوضاع پیرامون خود، نشان‌دهند مدیریت و قاطعیت او در پیاده کردن برنامه‌ای است که پیش روی خود نهاده بود. مزدلوله خلیفه را عزل کرد. بدون تردید عزل خلیفه‌ای سنی به دست یک ایرانی شیبه نیاز به صلابتی بی‌چون و چرا داشته است.

### دیدار مزدلوله با برادر خود عمادالدوله

در سال ۳۲۶، مزدلوله با مطیع‌الدوله به بصره رفتند و این شهر را از دست ابوالقاسم بریدی بیرون آوردند. همه سرداران بریدی در بصره دستگیر شدند، داراییها و گنجینه‌های آنها به دست مزدلوله افتادند و ساز و برگشان به آتش کشیده شد. او لؤلؤ را از بغداد احضار کرد و کارگزاری بصره را به او سپرد. در این میان خلیفه تنها به صورت مترسک همراه مزدلوله بود و همه نشانه‌ها حاکی از آن است که در هیچ مورد طرف مشورت قرار نمی‌گرفته است.

سپس خلیفه و صیمری در بصره ماندند و مزدلوله در ماه شیمان ۳۳۶ به اهواز و سپس به ارجان رفت تا با برادرش عمادالدوله در ارجان دیدار کند و «در برابر او زمین ادب بوسه زد و در خدمت او ایستاد و هر گاه عمادالدوله به او پروانه نستن می‌داد، مزدلوله از بهر بزرگداشت برادر نمی‌نست». دور شدن از بغداد و ترک قلمرو قدرت تا به ارجان (پهیمان امروزی)، در میان بلندیایگانی که می‌توانستند به موقعیت او در دارالخلافة حسد ورزند، نشان از تثبیت قدرت مزدلوله دارد. آن هم در روزگاری که در میان بلندیایگان، برادر از برادر می‌هراسید! مزدلوله بی‌آنکه با مشکلی روبه‌رو شود، دوباره به بناد بازگشت.

### تحرکات مزدلوله از ۳۳۹ تا درگذشت او در سال ۳۴۵ هجری

در این سال صیمری دوست و دبیر مدبر مزدلوله درگذشت و ابومحمد مهلبی جانشین او شد. مهلبی فصیح و با جرئت بود و راه افزایش دارایی را می‌شناخت و ادب کهن وزارت را نیکو می‌دانست. او سخاوت و شجاعت را با هم داشت و در زبان و ادب فارسی چیره بود. مهلبی شیوه‌های کهنه‌دبیری را نوسازی کرد و بر آبادانی افزود. برای اهل دانش و ادب گشایش کار فراهم آورد و گرایشهای فراموش شده مردم را از نو برانگیخت.<sup>۳</sup> یکی از کارهای سودمندی که او انجام داد کاستن از مالیاتهای بصره و رساندن آن به میزان سابق بود.<sup>۳</sup>

در سال ۳۴۴، مزدلوله به سبب رنجی که از بیماری شایبندی<sup>۴</sup> می‌برد، مقام ریاست و امیرالامرای را به پسر خود منصور بختیار واگذار کرد.<sup>۳</sup> مزدلوله از این پس تا روز

مرگش در ۵۳ سالگی، در ۱۷ ربیع‌الثانی سال ۳۵۶ هجری، یک دم آرام نبود. همه تحرکات نظامی، سیاسی و اقتصادی دارالخلافة با او بود و کمتر پیش می‌آمد که نامی از خلیفه به میان بیاید مگر برای حرکتی تشریقاتی و ناقد ارزش. در حقیقت خلیفه واقعی مزدلوله بود.

در سال ۳۵۶ بیماری مزدلوله شدت یافت و اسهال شدید نیز به آن افزوده شد. سپس کارها را به پسرش عزالدوله بختیار سپرد و توبت اعلام کرد. او سران متکلمان و ققیهان را فرا خواند و از چگونگی توبت پرسید. بیشتر دارایی خود را صدقه داد و بردگان را آزاد کرد. بسیاری از مظالم را بازگردانید و در ۱۷ ربیع‌الثانی درگذشت.<sup>۳</sup> روز مرگ مزدلوله بارانی تند در گرفت و تا سه روز بارید؛ به گونه‌ای که مردم از آمد و شد باز ماندند و نتوانستند از سران خود خبر یابند، چون کسی نمی‌توانست خانه را ترک کند. کلاتران با سرداران تماس گرفتند و دستورهایی لازم را برای آرامش مردم دریافت کردند.<sup>۳</sup>

### شخصیت مزدلوله

مسکویه<sup>۴</sup>، که خود مزدلوله را دیده و برخی از گزارشهای را که درباره او می‌دهد - شخصاً تجربه کرده بود، درباره مزدلوله می‌نویسد:

«مردی آهنین، تندخو و بدزبان بود. به وزیران و بزرگان پیرامن خود بد می‌گفت و افترا می‌بست». اما در مجموع برداشت مورخ این است که مزدلوله مرد عمل، نیک‌پیمان و درست‌کردار بود. شاید تندخویی او ناشی از رفتارهای نادرست دیگران بوده است. منتها او حتی یاران و وزیران صمیمی خود را هم، شاید به ناحق، عاری از این رفتارهای نادرست نمی‌دیده است.

مزدلوله هنگامی که مرگ خود را نزدیک دید، به پسرش بختیار که جانشینش بود وصیت کرد: «از عمومیت رکن‌الدوله پیروی، و با او در مشکلات رایزنی کن. همچنین از پسرعمویت عضدالدوله، زیرا که از تو سالمتر و سیاستمدارتر است. نیز سفارش نمود که دو دبیرش ابوالفضل عباس بن حسین شیرازی و ابوالفرج محمدبن عباس را بر کارشان استوار دارد».

بر خلاف انتظار، دیلمیان همواره برای او دشواریهایی را فراهم می‌آوردند، اما مزدلوله همواره با شکیبایی و هشیاری هوای آنها را داشت و حتی آگلهانه پسرش، بختیار را «به مدارا کردن با دیلمیان و ندادن بهانه به آنان در هنگام پرداختن سفارش کرد، مبادا بهت او را بر پیرویی و ماجراجویی بشکنند. نیز او را به نیکی با ترکان توصیه نمود، زیرا که اینان جرقه سپاه‌اند و هر گاه از دیلمیان بیم دارد، می‌تواند برای برانزازی آنان از ترکان سود جوید. پس از ترکان، برای وابستگان بزرگ



۱۸. درباره این زن شگفت‌انگیز نگاه کنید به: منزوی، پانویس شماره ۱ احترام نهند: ۳۷».

ترجمه تجارب‌الامم، ج ۶، صص ۱۰۷ و ۱۰۹

۱۹. مسکویه، ج ۶، ص ۱۲۰

۲۰. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۳۹۹۳: این گزارش را ابن اثیر حتماً از تجارب‌الامم مسکویه (ج ۶، صص ۱۲۰ و ۱۲۱) دارد، اما چون ترجمه تاریخ کامل ابن اثیر شیواتر بود، از آن استفاده شد؛ البته با سپس از هر دو مترجم توانا.

۲۱. مسکویه، ج ۶، صص ۱۲۰ و ۱۲۱، ابن اثیر (ج ۱۱، ص ۴۹۹۳) می‌نویسد که زبان علم را بریدند. خلافت مستکفی یک سال و چهار ماه باید. چون مطیع‌الله به خلافت نشست، مستکفی را به او سپردند و او چشم مستکفی را در آورد و ناپینایش کرد. او چهار سال دیگر زنده بود و در سال ۳۲۸ در زندان درگذشت.

۲۲. در مجمل‌التواریخ و القصاص (ص ۳۷۹) آمده است: دو پمد از آن اضطراب و فتنه بنشست و رعیت آرام گرفتند و معزالدوله کار پادشاهی به نظام می‌داشت و تدبیر ملک به وی بازگشت و خلیفه به فرمانی قناعت کرد، و از آن پس خلفا را جز لوا و منشور فرستادن و خلعت دادن و پاسخ پادشاهان اطراف کاری نماند.

۲۳. ابن اثیر، ج ۱۱، صص ۳۹۹۴ و ۳۹۹۵

۲۴. منزوی در پانویس شماره ۱، ج ۶ ص ۱۲۱، ترجمه تجارب‌الامم، از مسکویه از قول صاحب تکمله ابن‌بهبول می‌نویسد: «معزالدوله درصدد برآمد که با ابوالحسن محمدبن یحیی زیدی علوی بیعت نمائید صیمری رای او را زده گفت: اگر با او بیعت کنی، مردم خراسان و توده مردم شهرها را بر تو می‌شوهراند و دیلمیان تو را رها کنند و بنویسند».

۲۵. مسکویه، ج ۶، صص ۱۲۲ و ۱۲۳

۲۶. ابن اثیر، (ج ۱۱، صص ۵۰۰۵ و ۵۰۰۶) می‌نویسد: «در این سال در بغداد چنان گرانی شد که مردمان مرده، سگ و گربه می‌خوردند و گاهی کسانی دیده می‌شدند که کودکی را بریان کرده‌اند تا بخورند...»

۲۷. مسکویه، ج ۶، ص ۱۴۱-۱۴۴

۲۸. مسکویه، ج ۶، ص ۱۴۵

۲۹. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۵۰۱۱: مسکویه، ج ۶، صص ۱۳۹ و ۱۵۰

۳۰. مسکویه، ج ۶، ص ۳۳۶

۳۱. مسکویه، ج ۶، صص ۱۶۷ و ۱۶۸

۳۲. نگاه کنید: منزوی، پانویس شماره ۱، از صفحه ۲۰۳ تجارب‌الامم

۳۳. مسکویه، ج ۶، ص ۲۰۳

۳۴. مسکویه، ج ۶، ص ۳۸۴: ابن اثیر (رویدادهای سال ۳۵۶ هجری) مرگ او را روز سیزدهم ربیع‌الثانی می‌نویسد و گویش را در باب نین گورستان قریش، سخن کنونی آرامگاه امام هفتم و امام نهم در کاظمین می‌داند.

۳۵. مسکویه، ج ۶، صص ۲۸۴ و ۲۸۵

۳۶. مسکویه، ج ۶، صص ۱۸۷ و ۱۸۸

۳۷. مسکویه، ج ۶، ص ۲۸۷

۳۸. مسکویه، ج ۶، صص ۳۱۰ و ۳۱۱

ایجاد مقام امیرالامرای موروثی در خاندان خود از کارهای مهم معزالدوله بود. این مقام ۱۱۳ سال، یعنی تا ۴۴۷ هجری و ظهور سلجوقیان همچنان برای خاندان آل بویه محفوظ بود. او همچنین با توجه به عمران و آبادی بغداد و در نتیجه فراهم آوردن شهری با نشاط به خود چهره‌ای مردمی بخشید، زیرا مردم کارهای او را به ویژه در آب‌رسانی و ترمیم آب‌بندها ۳۸۸ به چشم می‌دیدند و از آنها سود می‌جستند.

معزالدوله با دستیابی بر اداره امور دارالخلافه، برای جلب رضایت سپاهیان خود و برای بالابردن سطح زندگی آنها، زمینهای دولتی و مصادره‌ای را میان آنان تقسیم کرد.

پی‌نوشتها

۱. دکترای تاریخ

۲. گزارش گفت‌وگو، سال دوم، شماره ۲۶، خرداد ۱۳۸۱

۳. ابن اثیر، ترجمه محمدحسین روحانی، ج ۱۱، صص ۴۸۸۱-۴۸۸۸:

همچنین: مسکویه، ترجمه علینقی منزوی، گزارش رویدادهای سالهای ۳۲۴ و ۳۲۵ هجری

۴. مسکویه، ج ۵، ص ۴۹۴ به بعد؛ نیز: ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۴۸۲۳ به بعد

۵. مسکویه، ج ۶، ص ۶۶: ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۴۹۴۹

۶. ظاهراً معزالدوله با بریدن قرار همکاری گذاشته بود و قرار بود که بریدین با نیروی دریایی خود به او یاری رساند. اما اینان به قرار خود نایستادند. (ابن اثیر، ج ۱۱، صص ۴۹۵۴ و ۴۹۵۵)

۷. مسکویه، صص ۸۱ و ۸۲: ابن اثیر، ج ۱۱، صص ۴۹۵۴ و ۴۹۵۵

۸. برای نمونه، نگاه کنید به: مسکویه، ج ۶، ص ۹۱

۹. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۴۹۶۲

۱۰. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۳۹۸۹

۱۱. مسکویه، ج ۶، ص ۱۱۷: نیز: ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۳۹۹۲

۱۲. شهری در ده فرسنگی خاور بغداد

۱۳. ابومحمدحسن‌بن هارون صهلی ازدی (تولد: ۲۶ محرم ۲۹۱ و درگذشت: ۲۴ شعبان ۳۵۲) که از ۳۳۶ تا ۳۵۲ هجری وزیر معزالدوله بود، به فارسی فصیحی سخن می‌گفت و همین خود یکی از انگیزه‌هایی بود که معزالدوله پس از مرگ صیمری او را به دبیری خود برگزید (برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید: منزوی، پانویس شماره ۲ ترجمه تجارب‌الامم، ج ۶، ص ۱۱۸)

۱۴. مسکویه، ج ۶، صص ۱۱۸ و ۱۱۹

۱۵. دیدیم که محمدحسن‌بن محمد مهبلی، دوست معزالدوله به محض ورود به بغداد نخست با ابن‌شیرزاد که پنهان شده بود به گفت‌وگو و رایزنی پرداخت و بعد به دارالخلافه رفت و با مستکفی دیدار کرد.

۱۶. ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۴۹۹۳

۱۷. خوانمیر، ج ۲، ص ۳۰۳